

ایران در آئینه سفرنامه‌های نریش فون پوزر

ترجمه شهرام تقی‌زاده انصاری^۱

چکیده

در این نوشتار ضمن اشاره کوتاه به انواع اهداف شرقشناسان و سیاحان در ایران، هدف های نریش فون پوزر، ایران‌شناس آلمانی، از سفر به قسطنطنیه، ایران و هند مورد بررسی قرار گرفته است. اساس این مقاله بر مبنای مطالعات و تحقیقات پروفیسور کوخواسر از یادداشتهای پوزر استوار است و روش مطالعه توصیفی و کتابخانه‌یی است. مقاله به دیدگاه پوزر درباره فرهنگ و آداب و رسوم و زبان مردم مشرق زمین نیز پرداخته است. پوزر علاقه زیادی به سفر و مشاهده طبیعت سرزمینهای دور داشته است. بنظر میرسد بیش از هر چیز قصد های نریش پوزر از سفر به ایران (شهرهای شیراز، اصفهان، یزد، تبریز، بیرجند) سیر و سیاحت و لذت بوده است و مطالعه و تحقیق درباره ایران لذت معنوی سفر را برای پوزر به همراه داشته است.

کلید واژگان: های نریش فون پوزر؛ ایران‌شناسان آلمانی؛ سفرنامه‌های ایرانی؛ شرقشناسان

مقدمه

چنانکه میدانیم شرقشناسان و سیاحان با اهداف گوناگونی به کشورهای شرقی و بخصوص سرزمینهای اسلامی سفر میکرده‌اند. برخی از آنها بصورت شخصی و برخی نیز از سوی دولت‌ها مأمور سفر به این کشورها میشدند. در این میان عده‌یی بصورت نامحسوس برای تجسس و شناخت و تحقیق در این سرزمینها و یا تهیه نسخه‌های خطی می‌آمدند. گروه کوچکتري هم بدون

۱. مترجم و پژوهشگر تاریخ و فلسفه علم

اغراض سیاسی، تجاری یا تحقیقاتی فقط برای لذت، سیاحت و شناخت به سرزمینهای دیگر میرفتند که از جمله آنها میتوان به هانریش فون پوزر اشاره کرد که به قصد شناخت زبان، آداب و رسوم، فرهنگ و اخلاق این کشورها از جمله ایران سفر کرده است. او حتی نمیخواسته سفرنامه دقیقی از سفر سه ساله‌اش از قسطنطنیه تا هند بنویسد و فقط یادداشتهایی از سفر خود بطور ناقص تهیه کرد که بعدها در تاریخ ۱۰/۴/۱۶۷۵ م. به زبان لاتین ترجمه شده و چاپ شد و در دهه ۱۹۵۰ م. به زبان آلمانی ترجمه شده و در اختیار مردم قرار گرفت.

در این مقدمه کوتاه، ابتدا اشاره‌یی به زندگی هانریش پوزر و سفرش کرده‌ایم و سپس به شرح نقاط مختلف ایران از کتاب او پرداخته‌ایم. پایه این بررسی بر اساس مطالعات پروفیسور کوخواسر از کتاب *خاطرات سفر پوزر از طریق بلغارستان، ارمنستان و ایران است که با برخی اضافات در این مقاله درج شده است.*

زندگی‌نامه

هانریش فون پوزر^۱ (۱۹/۸/۱۵۹۹-۱۳/۹/۱۶۶۱)؛ در روز ۱۹ اوت ۱۵۹۹ در دهکده ایسدورف^۲ نزدیک نامزلاو^۳ به دنیا آمد. پدرش، گئورگ، وزیر و فرماندار ایسدورف و فالکن‌برگ^۴ بود که زود از دنیا رفت و از اینرو مادرش، مارگارته^۵ تربیت پسرش را بعهده گرفت. هانریش پس از تحصیلات مقدماتی در رومبرگ^۶، برسلاو^۷ و شوایدنیتس^۸ برای تحصیلات مقدماتی به ماربورگ^۹ رفت و از دانشگاه آنجا فارغ‌التحصیل شد. خانواده پوزر در آن زمان، از خانواده‌های اشرافی بودند. نام او بطور جدا در سندی از کنراد^{۱۰} دوم در سال ۱۳۹۶ م. ثبت شده است. مسائل و مشکلات جنگ‌های سی ساله و همچنین تمایل مادرش، مارگارته، برای حفظ و نگهداری املاک

1. Heinrich von Poser
2. Eisdorf
3. Namslau
4. Falkenberg
5. Margarethe
6. Rürnberg
7. Berslau
8. Schweidnitz
9. Marburg
10. Konrad

همسرش باعث شد که پوزر به منزل برگردد او اطاعت کرد، ولی توجه نداشت که زمانی میرسد که دچار مشکلات جنگهای سی ساله خواهد شد. او ۲۱ ساله بود که فکر سفر به شرق به سرش زد. سرانجام وی در روز ۲۰ اوت ۱۶۲۰م از شلزلین^۱ از طریق و نیز به قسطنطنیه (استانبول فعلی) و بعد به هند رفت و در ۱۴ نوامبر همان سال به آنجا رسید و تحت توجه مستعمره مسیحی خارجی قرار گرفت و از او استقبال بعمل آمد. او در آنجا موفق به آشنایی با دیگر مسافران و تجار اروپایی شد. پوزر راز سفر خود را در قسطنطنیه با آشنایانش در میان گذاشت. یکی از مشاورانش، آقای یوهان ایر،^۲ سفیر انگلیس در عثمانی به او چنین گفت: «گرچه کشته شدن در وطن بسیار شیرین است، ولی مردن در وطن بسیار زیباتر است. من برای تو در این سفر آرزوی موفقیت میکنم و امیدوارم، سفر خوبی در آینده داشته باشی؛ هر چند تو در آنجا منتظر چیز مهمی نیستی». فرد دیگری به او گفت: «سفر مشکلی در پیش رو داری و حتی خودت را باید برای مرگ آماده کنی». دوستان دیگرش نیز همین فکر را داشتند.

آغاز سفر

سرانجام، پوزر با اختیار کامل این سفر را انتخاب کرد و با توکل به خداوند و وجدانی آسوده در تاریخ ۲۰/۱۶۲۰م از طریق قسطنطنیه، آماده این سفر شد و طی سه سال امیدوار بود که نیکان در این سفر به او کمک خواهند کرد و جای وطنش را خواهند گرفت. ولی او این محفل جالب را ترک کرد و راهی کشور ایران شد. پوزر در سفرش، یک فرد ایرانی را از شهر قسطنطنیه (استانبول فعلی) همراه خود آورد و سفرش را در ۲۰ ژانویه ۱۶۲۱م آغاز کرد. فرد ایرانی یکی از افراد درباری بنام دورگاقولی^۳ بیگ را همراه پوزر کرد. شاید در طی این روزها، سوم ماه آوریل برای پوزر روزی به یاد ماندنی بوده باشد، چون آنگونه که او در سفرنامه‌اش حکایت میکند، ورودش به ایران در چنین روزی با شادمانی همراه بوده است. سرانجام او در روز سوم آوریل به سرزمین پارس که آرزوی دیدارش را داشت، رسید. مترجم ناشناسی ماجرای سفر را مینویسد به امید آنکه مانند توصیف خود پوزر باشد.

هاینریش فون پوزر در اول دفترچه سفرنامه خود به ایران، علت سفرش را چنین توضیح میدهد:

1. Schlesien
2. Johannes Eyre
3. Dorgacholi Beg

«بسیاری از من، علت سفرم را میپرسند. من با اینکه خطرات موجود در این سفر را میدانم، ولی میل دارم در این کشور عقب‌افتاده، چیزهای جدیدی بیاموزم. دلم میخواهد با مشاهده خود، چیزی بیاموزم. مردم نمیدانند که میتوان در این سرزمین عقب‌افتاده و خشک، آثار خدا را که موجب اعجاب انسان میشود، مشاهده کرد. سفرهای امروزی به کشورهای مسیحی زیاد جالب نیستند. ای خدای من، به من اجازه بده که در این سفر و در این کشور غیرمسیحی به جستجوی تو بپردازم و این کشور را زیر و رو کنم. میل دارم، اراده تو را در این سفر ببینم و اراده‌ام قربانی تو شود. من با افراد غریبه آشنا خواهم شد، اما تو همیشه با منی و من میل دارم همیشه تو را مانند تو در وطنم، ببینم». [پوزر هنگام شرفیابی به حضور شاهنشاه ایران میگوید: «علت دیگر سفر من به ایران دیدار دوست قدیمم آبرشت شیلینگ در دربار ایران و حضور رساندن به شاهنشاه ایران است که وظیفه خود میدانم آداب و رسوم پدری را بیاموزد و سپس آنچه از رسوم، عادت و زبان ملتهای دور دست را که باید در سفر به آن کشورها بدانم، بکار گیرم].

پوزر مینویسد: «سفر در فصل پاییز از طریق آناتولی شروع شد و برای من و همراه ایرانیم، بسیار سخت بود و ما مبیایست از گذرگاههای گوناگونی که با برف زیاد پوشیده شده بود، عبور کنیم. راه سلسله کوههای آناتولی بسیار خطرناک و مشکل بود. روز ۲۹ ژانویه ۱۶۲۱ م. بسیار سرد بود و ما مبیایست از کوههای بلندی عبور میکردیم. راههای خطرناکی در پیش داشتیم که بسیار سرد و پوشیده از برف سنگین بود. ما در دهکده‌ها و شهرهای کوچک با مهربانی مورد استقبال مردم قرار گرفتیم و سرانجام در روز ۱۹ فوریه به شهر آماسیا رسیدیم. [پوزر از این شهر بسیار خوشش آمده بود، چون از نظر تاریخی بسیار مشهور بود]. در ادامه سفر، مناظر طبیعی زیباتر میشدند و دیگر مشقات قبلی وجود نداشت». سرانجام آنها به منطقه ارانیه رسیدند. صبح روز ۱۸ مارس ۱۶۲۱ م، پوزر با همراهانش به شهر ارزروم که شهر مرزی میان ایران و ترکیه بود، رسیدند. هیئت اعزامی گروه با احترام زیاد استقبال شد، سربازان ترک با اسبان خود برای آنها به رسم احترام بازی کردند. پوزر از این بابت بسیار لذت میبرد و به همین دلیل، این مورد را در خاطراتش درج کرده است: «در این بازی»، انسان میتوانست بسادگی به امتیازات نیکوی اسبهای ترکی پی ببرد. من شاهد بودم که ترکها برای مقدسات ما ارزش زیادی قائل نیستند، ولی از مقدسات خودشان محافظت میکردند. در این زمان، ارانیه، خودشان را برای جشن بزرگی آماده

میکردند که تا عید پاک ادامه پیدا میکرد. پوزر در اینجا از یک معلم دینی، مقدمات زبان ارمنی را آموخت. خاندانهای بزرگ این شهر، پوزر را به مهمانی دعوت کردند. پوزر در این مهمانیها، قواعد روزه‌داری را یاد گرفت و برای آن ارزش قائل بود؛ با اینکه طبق عادات ترکها انجام میشد. پوزر برای کمک به شخصی که برای پسر بیمارش دارو طلب می کرد، آمادگی خود را اعلان کرد ولی این کار باعث شد که یک شخص خسیسی به او تهمت بزند و بگوید که او تاجر ثروتمندی است که میخواهد با دستی پر از بار و کالا به ایران برود. ولی در روز بعد، این تهمت ناروا روشن شد. گروه سفر دوباره در روز ۳۰ مارس از ارزرم به سفر خود ادامه داد. یکی از اعضاء ایرانی گروه چند روز قبلش، برده‌نُه ساله را پیدا کرد و پوزر از این بابت بسیار ناراحت شد.

گروه سفر، روز بعد یعنی ۳۱ مارس از رودخانه ارس، که مرز میان ایران و ترکیه بود، عبور کرد. فرد آلمانی مینویسد: «حال بنظر میرسد که با پایان رسیدن مرزهای ترکیه، راه بد و ناراحت‌کننده ما هم به پایان میرسد». شرکت‌کنندگان در این سفر، وقتی به سرزمین ایران وارد شدند، توسط همراهان شاهنشاه ایران خوب پذیرایی شدند و در ۱۲ آوریل ۱۶۲۱ م. به ایروان زیبا رسیدند. پوزر در اینبار مینویسد: من فکر کردم به دنیای دیگری وارد شده‌ام، چون هوا بهاره و دوست‌داشتنی بود و ایرانیها نیز با ما بسیار مهربان بودند و ما را از معنویت سرمست کردند. خان شهر، ما را به مهمانی دعوت کرد. پوزر متوجه شد که بزرگان ایران با احترامی که در کشورشان دارند، برای مهمانان بسیار هزینه میکنند. خان، بعد از صرف غذا، یک سنگ قیمتی به پوزر هدیه کرد که بزرگتر از یک لیمو ترش بود. پوزر علاوه بر آن، یک پوست سمور ارزشمند و یک لیوان از سمرقند که بر روی آن یک سنگ یاقوت به ارزش ۱۵۰۰۰ تالر (حدود ۸۵۰ ریال آن زمان) نصب شده بود دریافت کرد. پوزر میگوید: «من موسیقی خان را نیز میشنیدم. یکی از این آلات موسیقی سی تاری بود که شبیه سی تارهای ترکی بود. این آلت موسیقی با انگشتان انسان نواخته میشد و آوازه‌خوانها نیز به نوبت میخواندند و سوت میزدند. من این نوع موسیقی را نزد سلطان ایوانقلی دیده بودم. این موسیقی بسیار خوش صدا بود».

در نزدیکی ایروان، کوههای آرات قرار داشت که به روایتی کشتی نوح بر روی آن قرار دارد. فرد آلمانی با افتخار از سخنان خان یادداشت بر میداشت. پوزر از دوستی و رفاقت در ایروان بسیار خوشنود بود. گروه سرانجام در روز ۱۵ آوریل به سفر خود ادامه داد. آنها در طول سفر با مناظری روبرو شدند که در اثر جنگ میان شاه ایران و سلطان عثمانی، تخریب شده بود. آنان بعد از ده روز سفر، در ۲۵ آوریل ۱۶۲۱ م. به شهر معروف تبریز رسیدند و چند روزی در آنجا

ماندند تا از نزدیک با شهر تبریز و آثار و حومه‌اش آشنا شوند. همه جا آثار جنگ هویدا بود و [این مسئله] افراد گروه را ناراحت میکرد و گرنه شهر تبریز، شهر بزرگ و زیبایی بود که حمام و تجار نجیب بسیاری داشت. جای پای عثمانیها همه جا دیده میشد و خانه‌های بسیار تمیز خراب شده بود. خان تبریز قبل از آنکه گروه از این شهر خارج شوند، مهمانی مجلی برای آنها ترتیب داد. پوزر از خان بعنوان یک سرباز شجاع و مرد زیبا یاد میکند و ضمناً میگوید که قالیچه‌های زیبایی در تبریز دیده که هرگز در جاهای دیگر ندیده است. گروه بعد از اقامت چهار هفته‌یی در تبریز، بسوی اصفهان حرکت کرد. بعد از گذر از شهر میانه، هنگام عبور از یک پل صدمه دیده، اسب پوزر ترسید و اگر کسی به میان آنها نیامده بود، او به گودالی سقوط میکرد. پوزر در راه سفر به زنجان، برای نخستین بار در نزدیکی این شهر دزدی را دید به درخت آویزان کرده بودند. اطرافیان شاه عباس اول به آنها خبر دادند که باید سریعتر به سفر خود ادامه دهند. مخبری که در کنار فرد آلمانی نشسته بود، به او گفت: «چگونه میتوانم با شما بدرفتاری کنم، وقتی که شاه با شما خوش رفتاری است؟ خدایا! مرا ببخش اگر نزد این مهمانان نافرمانی کردم. این احترام باید احساسات مرا برانگیزد و مرا خشنود سازد تا من نزد تو احترامی داشته باشم».

گروه روز ۲۷ مه ۱۶۲۱ م. به سلطانیه رسیدند. پوزر مینویسد: «بنظر میرسد این شهر بسیار قدیمی باشد. سلطانیه دارای چشمه‌های آب بسیار بود. گروه روز ۸ جون به گلپایگان رسیدند. این شهر دارای ساختمانهای قدیمی و زیبا و بازاری بزرگ بود. آنان در روز ۹ این ماه به خوانسار رسیدند. پوزر در اینبار مینویسد که این محل، یکی از زیباترین و دوست‌داشتنی‌ترین محلهای ایران بود. قبل از آنکه ما به داخل محله وارد شویم، باغات قدیمی زیبایی دیده میشد بطوری که انسان فکر میکرد این باغات در حقیقت جنگل هستند. از آنجایی که در اینجا باران کم میبارید، خود اهالی باید از طریق قنات، باغها را آبیاری میکردند تا بتوانند از میوه‌جات، سبزیجات و ... آنها استفاده کنند. اهالی آنجا عقیده داشتند که یکی از پیامبران در این محل زندگی میکرد است.

بالآخره گروه در روز ۱۴ جون ۱۶۲۱ م. به اصفهان، پایتخت ایران، رسید. آنها بطور تصادفی در نزدیکی شهر، در یکی از باغهای شاه، شاه عباس را دیدند و به او معرفی شدند. [او نام این باغ را ذکر نمیکند ولی با مقایسه گفته‌های وی با منابع دیگر، میتوان حدس زد که این باغ همان «باغ قصر جهان‌نما» در حدود دروازه دولت امروزی است. این قصر قبل از اینکه بنای چهل‌ستون ساخته شود (۱۶۴۷ م.)، محل پذیرایی از میهمانان خارجی بود. در ضمن، این مسئله تعجب‌آور است که با اینکه پوزر بیشتر از یک ماه در جمع میزبانان ایرانی بسر برده و اصفهان را گشته است،

هیچ اشاره‌ی به بناهای مهم آن زمان، باقی‌مانده از دوران سلجوقی مانند مسجد جامع و محله‌های اطراف آن نمی‌کند]. پوزر در اینباره مینویسد: «وقتی که ما وارد یکی از باغهای شاهنشاه شدیم، با شاه ملاقات کردیم. من در کنار توختوبیگ^۱ و محمد سلابیگ^۲ و دورگاقلی که همراه ما بودند، افتخار پیدا کردیم دست شاه را ببوسیم. شاه ابتدا خیلی رندانه از ما علت سفر را پرسید و دیگر آنکه میخواست بداند از کجا آمده‌ایم و شاه ما کیست؟ اگر پادشاه [ایران] چنین احترامی به شاه ما نمی‌گذاشت، ما نمیتوانستیم وی را از لباس و مشایعت‌کنندگان او، بشناسیم. مشایعت‌کنندگان او فقط ده پسر جوان بودند. زینت او در لباسش مشاهده نمیشد، بلکه در محبت او به زیردستانش بچشم می‌خورد. شاه با فرد اعزامی از فرانسه که سوار اسب بود، صحبت میکرد. در روز بعد، فرستاده انگلیس در مورد هدف سفر پوزر به ایران گزارش داد: «دلیل اول سفر او به ایران، این بود که آلبرت فون شیلینگ^۳ دوست او مدت مدیدی در خلیج فارس اقامت داشته است. دلیل دوم این بوده که میخواست با رسوم و عادات ایرانیان آشنا شود و اخلاق ایرانیان را بشناسد و زبان آنها را بیاموزد تا بتواند فرهنگ مردم و این سرزمین را بشناسد». متأسفانه مترجم دلایل دیگر را بیان نکرده است و مینویسد: «خواننده عزیز باید مرا ببخشد که دلایل دیگر را ذکر نکردم».

پوزر در اصفهان با بعضی از افراد اروپایی آشنا شد. او در یاداشتهایش مینویسد: «من ابتدا با مسیحیان عزیز تماس گرفتم و از دوستی با فرد انگلیسی اعزامی لذت بردم. مسیحیان با وجود اسلام که دین رسمی ایران بود، در راه دین خود تبلیغ میکردند. او در روز ۲۸ جون با پترو دلاواله^۴ از اهالی روم، شخصاً دوست شد و او را دلاواله^۵ نامید. پترو دلاواله سالها در دربار به خدمت مشغول بود و دارای نفوذ بسیار شد و بعد از بازگشت به شوش، سفرنامه ارزشمندی نوشت و آن را به چاپ رساند (۱۶۷۴ م). پوزر او را بعنوان شوالیه‌ی میهناسد که اشتیاق بسیار به مسائل جهانگردی داشته و اطلاعات خوبی نیز در مورد زبانهای فارسی، عربی و ترکی کسب کرده بود. پوزر مشترکاً با این دوستش در مورد آثار تاریخی اصفهان، گزارشهایی نوشته است. جالبترین اثری که وی در اصفهان دیده، پل امام‌قلی بر روی رودخانه زاینده‌رود است که آلفونس گابریل^۶

1. Tochtobeg

2. Salabeg

3. Albert von Schilling

4. Pietro della Valle

5. Del avelle

6. Alfons Gabriel

نیز این مسئله را گوشزد کرده است؛ چون به زحمت میتوان چنین پل قدیمی به این عظمت و زیبایی را پیدا کرد. او با توجه به احساسات پوزر مینویسد: «من گمان نمیکنم اثری مثل این اثر افسون‌کننده باشد». من در روز ۳۰ جون توسط پوزر با شخصی از وستفالن آشنا شدم که بسیار مهمان‌نواز و همیار بود. پوزر توسط یک معلم ارمنی شروع به آموختن زبان فارسی کرد. [ولی در سفرنامه‌اش نوشته یا واژگان فارسی دیده نمیشود و صحبتی هم از شیوه زندگی مردم، نحوه تجارت، دین و ادبیات ایران در میان نیست]. او در اصفهان زیاد اقامت نگزید و در روز اول جولای تصمیم گرفت به کشور هند برود، ولی دوستانش گفتند که به این سفر نرود. پوزر مینویسد: «در اینجا هم مانند قسطنطنیه (استانبول فعلی) میخواستند مانع سفرم به هند شوند و به من گفتند که شما این امکان را ندارید که به هند سفر کنید».

پوزر با وجود تمام این امر و نهیهای دوستانش، در روز ۱۸ جولای ۱۶۲۱ م به اتفاق کلادیو بورنه^۱ و چند نفر هندی تصمیم گرفت به هند سفر کند. وی از هیئت اعزامی انگلیسی و شهر اصفهان خداحافظی کرد. پوزر برعکس همعصران اروپاییش که برای رسیدن به هند از طریق شیراز و بندرعباس میرفتند، با دوستانش به طرف شرق حرکت کرد. آنها داخل کمر بند کویر ایران گشتند و از طریق غرب افغانستان به منطقه هند رسیدند. بعد از دو روز، نقاشی بنام یوهانس کاسین^۲ از او خواست به کشورش برگردد. پوزر و همراهانش سرانجام در ۲۵ جولای به دهکده «کوهپایه» رسیدند. کوهپایه منطقه‌ی زیبا و پر از سبزه و آب بود و ضروریات زندگی را نیز داشت. آنها حالا میبایست از منطقه کوهستانی که در غرب راه بزرگ کاشان به یزد، واقع بود، عبور کنند. پوزر در گزارشهای خود نوشته است: «این منطقه بسیار سرد بود و حتی در تابستان هم سرما احساس میشد». آنها در ادامه سفر در روز ۳۰ جولای به اردستان که در شرق کوهستان قرار داشت رسیدند. پوزر مینویسد: «این شهر دارای آب صاف و میوه بسیار بود و مردمانش نیز رفتار خوبی داشتند». آنها بعد از مدت کوتاهی به شهر یزد رسیدند که در آن، ابریشم‌سازی رواج داشت. شهر یزد در نزدیکی اراک قرار داشت و پوزر در اینباره میگوید: «به من گزارش دادند که در زمانهای قدیم، مردم این شهر به دین مردم کاری نداشتند. این شهر در آن زمان حدود هفت هزار خانه برای سکونت مردم داشت. من با سه ساعت مشاهدات خود و رفتن به حومه آن نتوانستم همه جایش را ببینم. حومه‌های شهر که کولپها در آن زندگی میکردند، بزرگتر از خود شهر یزد بود. در این شهر

1. Claudio Bourne
2. Johannes Cassin

کشاورزی رواج داشت و شهر دارای باغات بسیاری بود. آثار باستانی بخصوص باقیمانده معابد و ساختمانهای قدیمی نیز در این شهر دیده میشد. در این منطقه کولپها از موی بز کمر بند درست میکردند». پوزر در شهر یزد علاقه به مذهب زرتشت و پیروان آن پیدا کرد و به این دلیل با یکی از کولپها به صحبت نشست و با او به سؤال و جواب پرداخت.

برخی از این سؤال و جوابها از این قرارند: چرا تو آنقدر علاقه به آتش داری؟ جواب: برای آنکه تاریکی را روشن میسازد. چرا آب را دوست داری؟ جواب: چون کثافات را از ما دور نگه میدارد. چرا خورشید را دوست داری؟ جواب: چون مخلوق خداست و خدا آن را به ما هدیه کرده است. سپس پوزر به سخن می‌آید و میگوید: «شما ختنه نمیکنید و بیشتر از یک زن را به ازدواج خود در نمی‌آورید. ولی وقتی زن شما مُرد، اجازه دارید، زن دیگری بگیرید. شما پیامبر خود را که بنیانگذار دین شماست نجات‌دهنده میدانید.

پوزر به اتفاق کلادیو بورنه و همراهان هندی در ۴ اوت یزد را ترک کرد و بسوی شمال شرقی رفت تا از کمر بند کویر رد بشود. آنها در آنطرف محله در روز ۱۰ اوت به کویری رسیدند که بسختی میشد در آن، آب پیدا کرد. او میگوید: اگر همراهان هندی ما آب اضافی نمیداشتند، ما رنج بسیار میبردیم. گروه پوزر بعد از عبور از کویر، در روز ۱۵ آگوست به «پنا» رسید که ما نمیتوانیم گزارشی از آن ارائه کنیم. در گزارش سفرنامه آمده است: «هوای بسیار گرمی در اینجا حکمفرما بود و در این منطقه، ابریشم، خیزران، انار، انجیر، خرما، انگور و هلو زیاد وجود داشت. مردم با استفاده از آب قرمز هلو، دندانهای خود را رنگ میکردند».

پنا در مرز استان یزد و استان خراسان قرار داشت. خراسان استان حکومت پادشاهی بود که سکه آنجا را عوض کرد. مسافران در روز ۱۸ آگوست به دهکده‌یی بنام «ازبک»^۱ بر روی تپه‌یی رسیدند که میوه‌های زیادی داشت. در روز بعد، یعنی ۱۹ آگوست، روز تولد بیست و چهارمین سالگرد پوزر بود که همراهانش در آنجا جشن گرفتند. او در این خصوص در خاطراتش نوشته است: «من امروز، ۱۹ آگوست بیست و چهارمین سال عمر خود را شروع کردم و در کنار چشمه آبی در «دوهک»^۲، آن را جشن گرفتم. آب زلالی را که در آنجا نوشیدم، از یاد نخواهم برد. من در اینجا با مردی آشنا شدم که چشم به کیف پول داشت».

1. Pena

2. Asbak

3. Duhak

ما روز ۲۰ آگوست به کویر «تلخو»^۱ که آب زیادی داشت رسیدیم، ولی آن آب قابل نوشیدن نبود. روز بعد به دهکده «کور»^۲ رسیدیم که بهتر از دهکده قبلی بود و توانستیم در آنجا ضروریات مهم و آب خوبی برای نوشیدن تهیه کنیم. مسافران از طریق دهکده «تقاب»^۳ در روز ۲۵ آگوست به شهر بیرجند که قبلاً محلی بنام بیرجیان^۴ بود رسیدند. پوزر در اینباره مینویسد: «بیرجند شهر نسبتاً بزرگی است و دارای آب نوشیدنی گوارا و آسیابهای بادی میباشد [البته امروز از آن اثری نمانده است ولی در بعضی نقاط شرق ایران وجود دارد]. در این شهر از موی بز، گلیم بافته میشود. در اینجا قلعه‌یی وجود دارد که بر روی تپه‌یی قرار گرفته و پر از خاک شده است. بطور قطع اینجا برای محافظت اهالی در برابر حملات ازبکها احداث شده است».

کاروان در ادامه سفر خود به محل مورد نظر رسید. این محله دارای باغات زیبا بود. بعد از آن هم در مسیر سفر، سریشه، پورنگ و دورو^۵ قرا داشت و سرانجام دشت نامید^۶ در مسیر بود که جهانگردان غربی تازه دویست سال بعد از آن، گزارشهایی ارائه داده‌اند. کاروان در روز ۲ سپتامبر به شهر فرح (فرا)^۷ رسید و در آنجا اقامت گزید. شهر فرح بر روی تپه‌یی قرار داشت که یک قبر گود نیز در آن دیده میشد. تنها ساختمان زیبایی که در آن قابل مشاهده بود، منزل خان بود. مردم برای تهیه آب، آن را از رودخانه به شهر هدایت میکردند و به همین دلیل باغات انواع میوه به حد وفور در این شهر وجود داشت. پوزر از این شهر بسیار خوشش آمد و به این دلیل از حومه آن بخوبی دیدن کرد.

کاروان بعد از پنج روز توقف در این شهر با همراهانش به طرف مرز ایران و هند رهسپار شد. در طول مسیر به یک مسافر ایرانی برخورد کردند که از هند برمیگشت. او از طرف شاه ایران مأموریت شخصی داشت و هدایای زیبایی با خود آورده بود. ولی من فقط دو گاو نر داشتم که یکی از آنها قرمز بود و دیگری خاکستری. در روز ۱۵ سپتامبر همراه آلمانی بعلت خوردن میوه خام بیمار شد و بخاطر سردردی که داشت باید در منزل استراحت میکرد. بعد از آنکه در روز ۱۸

-
1. Telchau
 2. Khur
 3. Taghab
 4. Birgian
 5. Duro
 6. Naumid
 7. Farah (Fera)

سپتامبر ۱۶۲۱م از رودخانه «هلم»^۱ گذشتیم، در روز بعد از مرزهای ایران خداحافظی کرده و در روز ۲۰ سپتامبر به سرزمین هند رسیدیم. طی مسیر از نظر پوزر نه تنها ناراحت کننده نبود، بلکه جالب و خاطره انگیز نیز بود. کاروان در ادامه سفر، نه روز در قندهار (۲۱ تا ۲۹ سپتامبر) و شش روز در لاهور (۲۳ تا ۲۹ نوامبر) ماند و از روز ۲۲ تا ۲۸ دسامبر نیز در آگرا ساکن بود. کلادیو بورنه در این شهر از ما جدا شد و به حیدرآباد و ماسولین پاتنام^۲ رفت و بخاطر ماجراهایی که در آنجا داشت، روز ۱۷ مارس ۱۶۲۳م برگشت (او شب عید ژانویه را در آنجا جشن گرفت).

پوزر در این شهر برنامه سفر خود را نوشت و در ۱۹ اکتبر ۱۶۲۳م با کمک دیگران سالم و سرحال به شهر سورات^۳ رسید و در آنجا در روز ۱۲ نوامبر همشهری خود، آقای آلبرشت فون شیلینگ، را که از سفر عربستان برگشته بود، دید. در ۱۵ نوامبر، این دو دوست سوار کشتی هلندی شدند و بسمت ایران حرکت کردند و در ۱۸ دسامبر ۱۶۲۳م در جزیره هرمز پیاده شدند. جزیره هرمز توسط متحدین انگلیسی شاه ایران، از چنگال پرتغالیها خارج شده بود؛ چرا که شاه ایران جزیره سرسبز را بسیار دوست داشت و همیشه با دیده خاصی مینگریست. پوزر بعداً نوشت که جزیره هرمز یکی از شهرهای معروف تجاری در شرق هند بوده است.

آنها در ادامه سفر خود در ۲۱ دسامبر ۱۶۲۳م در بندر عباس پیاده شدند و روز بعد به امب^۴ رسیدند و در آنجا با انگلیسیها آشنا شدند. امب نیز پیشتر در دست پرتغالیها بود، ولی بعداً با زور از آنها باز پس گرفته شده بود. آن دو در ۴ ژانویه ۱۶۲۴م بندرعباس را ترک کردند و راه اصفهان را در پیش گرفتند. آنها دوباره به کویر نمکی خاردار^۵ رسیدند و در ۸ ژانویه یک گروه نظامی دیدند که برایشان بسیار جدید بود.

پوزر دو روز قبل از آنکه برسد، فسیلهای زیبایی را در میان سنگها پیدا کرد و در دفترچه خاطراتش نوشت: «ما امروز در میان صخرهها، صدفهای چسبنده جالبی را دیدیم». این دو دوست در روز ۱۲ ژانویه به شهر لار رسیدند، ولی در آنجا بجرم دزدی سنگهای قیمتی دستگیر شده و به بندرعباس برده شدند. اما چون بیگناهی آنها ثابت شد، آزاد گشتند. پوزر تا ۶ آوریل ۱۶۲۴م در

1. Hilma
2. Masulipatnam
3. Surat
4. Umb
5. Dorn

بندرعباس ماند. او در این روز به دو نفر احتمالاً هلندی بنامهای یوهان میبات^۱ و ایزک دیرت^۲ برخورد و میخواست همراه آنان به اصفهان برود؛ ولی این دو شخص در بندر عباس از پوزر جدا شدند، چون دیگر نامی از آنها در دفترچه خاطرات پوزر نیامده است. پوزر در ۱۴ آوریل دوباره به لار رسید و بعد هم در ۱۹ آوریل به خضرآرفت که شهر بسیار ارزانی بود و باغات زیبایی داشت. آنها دو هفته بعد در روز ۳ ماه مه به شهر زیبا و معروف شیراز رسیدند. رودخانه روتانشور^۴ در دو مایلی شهر روان بود. ما برای رد شدن از این رودخانه باید شنا میکردیم تا به آن طرف آن برسیم. در آنجا به ساختمان قدیمی‌یی برخوردیم که خراب شده بود. پوزر از شهر شیراز که توسط کورش کبیر بنا شده بود، بسیار خوشش آمده بود و به این دلیل گزارش مفصلی از آن که مادر شهرهای ایران در زمان سلسله شاهنشاهی بوده است، تهیه کرد.

او مینویسد: وقتی که ایمانقلی خان در شیراز حکمرانی میکرد، شهر زیبای شیراز را آباد و بسیار عالی تزئین نمود. از جمله آثار او در این شهر عبارتند از: بازار، کاروانسرای خان، مدرسه، چهار باغ که در آن انواع حیوانات وحشی نگهداری میشدند. من معتقدم که روح هوشمند او باعث وسعت بخشیدن به جزایر هرمز و قشم برای ایران شد. شاه هرمز شکست خورده و مادرش گئورگی هم که فرار کرده بود به زندان شیراز افتاد. در اینجا، آزادی و ایمان مسیحی دیده میشد؛ همانطور که مسیحیهای اروپا هم از این نعمت برخوردار بودند. کسی که قدرتی داشت میتوانست در اینجا کلیسا بنا کند. پوزر بعد از این تذکرات درباره مدارای مذهبی به مشاهده آثار به یادگار مانده شهر پرداخت؛ از جمله آنها کوچه باغ بود که در کنار باغهای شاهزاده و خان قرار داشت. این باغ زیبا دارای آبی پر از ماهی میباشد و درختان سرو بلند نیز در آن بچشم میخورد. پوزر در خاطراتش نوشته است: «در اینجا به ما که تا روز ۲۰ ماه مه بودیم، بسیار خوش گذشت. خان فرمانده شهر به ما لطف کرد و منزلی را در باغش در اختیار ما گذاشت».

پوزر با دو همراه خود در روز ۲۱ ماه مه برای دیدن قصر تخت جمشید که بر روی تپه بزرگی قرار داشت به این محل رفتند. متأسفانه از این قصر عالی چیز زیادی باقی نمانده بود. ستونهای عظیم و خرابیهای پراکنده آن حاکی از آن است که ابتکارهای منحصر بفردی در احداث این قصر بکار

-
1. Johann Mybat
 2. Jsaak Diert
 3. Khafr
 4. Ruttanschur

رفته است. تعریف می‌کردند که این ستونها مربوط به منزل زنان شاه، دفترکار او برای مشورت با دیگران، سالنهای پذیرایی مهمانان و ... بوده است. بعلاوه، از دروازه بزرگ آن که اعجازی در هنر محسوب میشود، صحبت میشد. بقایای ساختمانهای تخت جمشید که بر روی صخره مسطح قرار دارند، شامل چندین ساختمان اصلی از جمله کاخ آپادانا، تالار صدستون، کاخ دروازه خشایارشا، خزانه، ساختمان مرکزی، کاخهای داریوش اول، خشایارشا و اردشیر هستند. این ساختمانها دارای ستونهای بلند سنگی، در و پنجره و پلکان میباشند. نقش برجسته‌های داریوش اول، همراهان و ملازمان و محافظانش در کاخها، اقوام دیگر، گاو بالدار با سر انسان، اهورامزدا و ... نیز در این کاخها بچشم میخورند.

گروه سفر، پس از بازدید از شهر دیدنی شیراز، باغات زیبا، دهکده‌های سرسبز و حومه زیبای آن در ۴ جون ۱۶۲۴ م. به شهر اصفهان رسیدند که مدتی از دیدن آن محروم بودند. پوزر در اصفهان، احساس شدیدی به بازگشت به وطن پیدا کرد. او در دفتر خاطراتش مینویسد: «من احساس شدیدی به مراجعت به وطن و دیدن همشهریهای مسیحیم پیدا کرده‌ام». تاجر هلندی، هوبرت فیسنیشت^۱، که از دوستان پوزر بود، خرج سفر پوزر را به او قرض داد. به این ترتیب پوزر از ایران خداحافظی کرد و به همراه کاروانی از طریق بابل و صحرای عربستان به شهر حلب در سوریه رفت. وی در شهر حلب با دیوید دو ویلهلم^۲، نجیب‌زاده هلندی، آشنا شد که از او نیز پول قرض گرفت. پوزر علاوه بر آن با شهردار شهر حلب و یوزف سوران^۳، شهردار ونیز، نیز آشنا شد که وی را به شهر ونیز دعوت کرد. پوزر در دفتر خاطراتش نوشته است: «این شهر نیز شهر پربرکت و مقدسی بود، ولی چون من عجله داشتم زود جلای وطن کردم و اواخر سال ۱۶۲۵ م. با سلامتی کامل به وطن رسیدم».

وقتی پوزر به وطن رسید، با خانم کاتارینا فون شنور باین^۴ ازدواج کرد و به میمنت ازدواج، دختری را که از هند با خود آورده بود، غسل تعمید داد. او بعد از فوت همسرش برای دومین

-
1. Hubert Fissnicht
 2. Babylon
 3. David de Willem
 4. Josef cevran
 5. Katharina von Schnorbein

بار با الیزابت فون لست^۱ از اهالی هولشتین^۲ ازدواج کرد و از این ازدواج صاحب سه پسر و شش دختر شد. وی علاوه بر آنکه کارمند عالی رتبه^۳ دربار در دریافت‌های مالیاتی بود، بخاطر خدماتی که در جنگ‌های سی ساله کرده بود و ناراحتیهایی که داشت، به بازرسی املاک دربار منصوب شد. سرانجام پوزر با پشت سرگذشتن زندگی پر تلاش خود در ۱۳ سپتامبر ۱۶۶۱ م. در ۶۳ سالگی دار فانی را وداع گفت و جنازه‌اش در کلیسای سنت الیزابت در برسلاو به خاک سپرده شد.

درباره زندگی علمی او باید گفت که بدون شک سفر وی به شرق بخاطر اشتیاق شدید او به علم و دانش بود؛ همانطور که در اول دفترچه خاطراتش و همچنین در یادداشت‌هایش هنگام رسیدن به اصفهان اظهار کرده است. دفترچه خاطرات او که حدود ۱۸۰ صفحه است، منظم نوشته شده است، ولی متأسفانه در شرح حوادث و رویدادهای میان راه و کاروانسراها و مسائل دیگر بسیار کوتاه نوشته است. [متأسفانه چون دفتر خاطرات او علمی نیست، سفرنامه نویسان آلمانی از آن نقل قولی نکرده‌اند. این کتاب حتی در زمان انتشار نیز نمیتواند دارای ارزش علمی باشد. شاید او سفرنامه‌اش را برای طبع و نشر در نظر نگرفته بوده است]. از طرف دیگر یادداشت‌های حاوی نوشته‌های مذهبی او نشان میدهد که وی با توکل به خداوند و مدارا با غیرمسیحیها با مردم خوش رفتاری کرده است. دفترچه یادداشت‌های او نشان میدهد که وی این نوشتارها را طوری نوشته که منتشر شود.

این سؤال بجایی است که پرسیده شود: آیا او نمیخواست روزگاری نوشته‌های خود را بعد از بازبینی و تصحیح منتشر کند و یا آنکه مرگ باعث شد که او این کار خود را دنبال نکند؟ با اینکه دفترچه یادداشت‌های او کامل نیست و دارای نواقصی نیز میباشد، ولی نوشته‌هایش در مورد ایران برای غرب بسیار جدید است. آلفونس گابریل در کتاب خود بنام *تحقیقات ایران شناسی مینویسد*: «پوزر نخستین کسی بود که برای سفر به شرق، مسیر از طیس به بیرجند را انتخاب نمود» (Gabriel, 1952: 57-58).

اچ بوریجه^۳ در مقاله‌ی مینویسد: «بنظر میرسد که او انسان مذهبی و ساده‌زیست بوده است. او عاشق مسافرت و علاقمند به طبیعت بود و سفرهای مشکل را انتخاب میکرد. دفتر خاطرات او بشکل خلاصه بود و به همین دلیل مسائل کاملاً گفته نشده است. پوزر با آلبریت شیلینگ در شیراز دوست شده بود و با او همکاری می‌کرد. سیزده سال بعد از فوت پوزر در سال ۱۶۷۵ م،

1. Elisabeth von Lest

2. Hollstein

3. H. Beveridge

ترجمه «خاطرات او» به زبان آلمانی توسط شخص معتمدی انجام شد و بواسطهٔ پسر بزرگ او، هاینریش، در شهر ینا به چاپ رسید. تاریخ چاپ کتاب توسط مترجم و پسر پوزر، ۱۰ آوریل ۱۶۷۵ م. ثبت شده است. اما متأسفانه اثری از اصل نوشته لاتینی این کتاب وجود ندارد. ولی با وجود این میتوان باور داشت که مترجم کتاب را از زبان لاتین به آلمانی ترجمه کرده و نسخهٔ آن هم صحیح و رضایتبخش بوده است. مترجم، مقدمه و ملاحظات و اطلاعاتی در مورد هاینریش فون پوزر و زندگانی او را به کتاب افزوده است و البته در برخی جاها متن را کوتاه کرده است. مترجم، دلایلی را برای یاداشتهای زیر بیان کرده است:

«من خوشحالم که افتخار دارم، زندگی و یادداشتهای هاینریش فون پوزر، این نجیب‌زادهٔ پیر، را در مورد سفرش به ایران و هند ترجمه کنم. خدمات او یادگاری برای وطنش میباشد که هرگز از میان نخواهد رفت. این نوشته شاید شرح حال سفر او باشد.

بعد از آنکه خداوند لطف کرد من در این سرزمین زندگی کنم و با هاینریش فون پوزر آشنا شوم، تصمیم گرفتم کتاب خاطرات پوزر در مورد سفرش به ایران و هند را ترجمه کرده و همچنین زندگی او را بنویسم. من به یاد دارم که دربارهٔ سفر او به شرق کم میشنیدم، ولی بعضی دوستان به من میگفتند که بد نیست کتاب او ترجمه شده و در خدمت مردم قرار گیرد. مشغولیات من بسیار بود، ولی اشتیاق داشتم برای این مرد بزرگ کاری انجام دهم. از پسر او هم که به من بسیار محبت داشته متشکرم. من اکنون شروع به نوشتن زندگی پوزر کرده‌ام و برای این کار نیز از اشخاص باتقوی و نیکویی هم کمک گرفته‌ام. اقرار میکنم که با این وجود، نواقصی هم در کارم دارم که باید مرا ببخشید. باید اشاره کنم که خاطرات پوزر به شرق با دست خودش نوشته شده است. نوشته‌های لاتینی او با کمال امانت به زبان آلمانی برگردانده شده است. سخنانی که مربوط به اوست، ولی صحت آنها معلوم نیست، در کتاب درج نشده است.

بعضی اوقات، عجله باعث شده که مسائل غلطی از دست من خارج شود و یا اینکه بعضی اوقات متن اصلی خوانا نبوده و به این دلیل اشکالاتی در ترجمه پیش آمده است. بعضی اوقات نیز اگر چیز مهمی نبوده و یا احتمالاً ناقص بوده، حذف شده است. مسلماً اگر خود پوزر زنده بود و به این کتاب نگاه میکرد، آرائی را به آن اضافه می‌افزود [باید متذکر شد که این کتاب با وجود نواقصی که داشته در سال ۲۰۰۳ م. نیز دوباره چاپ شده است]. در پایان برای همه آرزوی سلامتی میکنم و از افرادی که در صدها خطری که برای وطن ما بهنگام جنگ پدید آمد به مردم کمک کردند،

کمال تشکر را دارم. [همچنین] در پایان از کتابخانه استان وورتمبرگ^۱ که اسناد اصلی پوزر را در اختیار من گذاشت، بسیار متشکرم. ضمناً نقل قولها از اصل مدرک نقل شده، ولی با تصحیحات گرامری اعمال شده است. یادآور میشوم هیچ عکس یا نقشه‌یی در یاداشتهای پوزر وجود نداشته است.

نتیجه‌گیری

پوزر با هدف شخصی به این سفر اقدام کرده است و در اکثر مناطق مختلف از او با مهربانی و مهمان‌نوازی استقبال شده است. مردم انواع هنرهای محلی را به او نشان میدادند و ضمناً هدایایی زیبا و گرانبها به او تقدیم میکردند. او بیشتر از آنچه فکر میکرد در این سفر لذت برده و چیزهای جدیدی از این فرهنگها یاد گرفته است. پوزر، جذب طبیعت این کشورها، بخصوص ایران، شده و از آثار باستانی ایران دیدن کرده و شیفته تاریخ کهنسال ایران شده بود. او با شجاعت و اراده مصمم به این سفر دست زده، گو اینکه دوستان و آشنایان او بدلیل مخاطرات در طی سفر، صلاح نمیدیدند که وی به این سفر بپردازد. آلفونس گابریل میگوید: او اولین سیاحی است که جرأت کرده از مسیر طبس و کویر لوت به افغانستان برود (گابریل، ۱۳۴۸: ۹۱-۹۰). پوزر از این سفر استفاده کرده و با آموختن زبان فارسی با زرتشتیان و عقاید آنها نیز آشنا شده است. اطلاعاتی که پوزر درباره کویر ایران ارائه میدهد، بیش از دویست سال بعد، توسط مسافران غربی دقیقتر و جزئیتر ارائه شده است (همان: ۹۰).

منابع فارسی

- اولناریوس، آدام؛ سفرنامه آدام اولناریوس، ترجمه حسین کردبچه، تهران: انتشارات کتاب برای همه، ۱۳۶۹.
- تفضلی، حمید؛ «سفری به باغ شاهی (گزارشی از سفر هاینریش فون پوزر به اصفهان)»، مجله ایران‌شناسی، سال پانزدهم، شماره شصت، زمستان ۱۳۸۲.
- گابریل، آلفونسو؛ تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تکمیل و تصحیح هومان خواجه نوری، تهران: نشر ابن سینا، ۱۳۴۸.

منابع آلمانی

- Gabriel Alfons, *Die Erforschung Persiens*, Wien, 1952.
- F. Ratzel, *Allgemeine Deutsche Biographie*, Leipzig, 26, 1888.